

از مهندسی اجتماعی تدریجی تا مهندسی اجتماعی آرمانی: مقایسه تطبیقی رویکرد روشنفکران نسل اول و دوم پهلوی

مهدی نجف‌زاده،* محمد خطیبی قوزدی**

چکیده

تغییر جهت روشنفکری در ایران از راست به چپ طی دوره کوتاه‌مدت پهلوی اول رخ داد. برخلاف روشنفکران نسل اول پهلوی که به بازسازی جامعه ایرانی براساس الگویی تدریجی و گام‌به‌گام و بر مبنای مدرنیته اعتقاد داشتند و این موضوع آنان را به همراهی با نظام پهلوی برای بازاندیشی درباره اندیشه ایران شهری کشاند، روشنفکران نسل دوم به‌طور کلی از مهندسی تدریجی اجتماعی دست شستند و بر تغییر انقلابی وضع موجود پای فشردند. این مقاله براساس نظریه مهندسی اجتماعی و کثرت‌گرایی مفهومی توضیح می‌دهد که این تغییر روش چه تفاوت‌هایی را در فضای روشنفکری ایران طی دوره پنجاه‌ساله پهلوی پدید آورد.

به گمان نویسندگان، روشنفکران این دو نسل شباهت‌هایی با هم دارند، چنان‌که هردو نسل روشنفکر به‌شدت تحت تأثیر روندهای روشنفکری اروپایی بوده‌اند، هردو به مخالفت با پایگاه طبقاتی خود برخاسته‌اند و هردو داعیه بازگشت به خویشتن را داشته‌اند. با وجود این، آنان راهی سراسر متفاوت در پیش گرفتند. در حالی که نسل اول براساس بازخوانی آثار پارسی قبل از مشروطه به همراهی با دولت پهلوی برای پیشبرد مدرنیته در ایران پرداخت، نسل دوم از طریق وارونگی اندیشه انقلاب ذهنی مارکسیسم، به مخالفت با نظام حاکم پرداخت و در این مسیر، با مدرنیته ایرانی نیز به جدال برخاست.

کلیدواژه‌ها: نوسازی، ایران شهری، جامعه نخستین، انقلاب ذهنی، جامعه آرمانی.

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد m.najafzadeh@um.ac.ir

** کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد m_kh22@stu-mail.um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۳ تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۳۰

مسائل اجتماعی ایران، سال پنجم، شماره ۲، زمستان ۱۳۹۳، صص ۹۵-۱۱۶

مقدمه

موضوع روشنفکری بیشترین توجه را در ادبیات سیاسی ایران به خود جلب کرده است. اغلب آثاری که درباره تحولات سیاسی و اجتماعی ایران نوشته شده‌اند از منظر روشنفکری برخاسته از انقلاب مشروطیت به جامعه ایرانی نگریسته‌اند. در این میان برخی پژوهش‌ها به‌طور دقیق بر چگونگی برخورد روشنفکران و نه پدیده روشنفکری ایران با مدرنیته و تحولات آن پرداخته‌اند.

نقد روشنفکران ایرانی به‌طور مشخص در دوره دوم پهلوی در ادبیات سیاسی-اجتماعی ایران و در پاسخ به شکست آنان در فرجام پروژه روشنفکری نمایان شد. مبتکر این فکر فردید و شاگردان او و به‌خصوص جلال آل‌احمد بودند که اولین رگه‌های مخالفت با مدرنیته ایرانی را در آثار خود بازتاب دادند. در این دسته از نقدهای پدیده روشنفکری در ایران، به دوری روشنفکران ایرانی از آمال سنتی و مذهبی جامعه توجه می‌شد و رویکرد مدرن آنان در تأسی به غرب نکوهش می‌شد.

با وجود این، نقد روشنفکران در همین محدوده باقی نماند و روشنفکران از رویکردهای متعدد هدف نقد و بررسی قرار گرفتند. برخلاف موج اول که اعراض روشنفکران از جامعه را نقد می‌کرد، در دهه‌های اخیر موج دومی شکل گرفته است که معتقد است مماشات روشنفکران با ساختارهای عقب‌مانده جامعه موجب انسداد در گفتمان روشنفکری شده است.

جدل‌های علمی بر سر نقش روشنفکران در تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی ایجاب می‌کند تا با نگاهی فارغ از ارزش‌گذاری به تبیین جایگاه، آمال و گفتمان‌های روشنفکری در ایران پرداخته شود.

در یک طبقه‌بندی مفهومی، روشنفکران ایرانی از آغاز تا پایان دوره پهلوی در سه دسته قرار می‌گیرند: دسته اول با عنوان پدران روشنفکری ایرانی حاملان مفاهیم و ایده‌های مدرن بودند که البته در مواجهه با جامعه توده‌ای ایران آن را اغلب در لفافه‌ای از مفاهیم اسلامی پیچیدند و موجد اولین تضادهایی شدند که روند روشنفکری را درگیر خود ساخت. مشروطه‌خواهی محصول این دسته از روشنفکران بود. دسته دوم روشنفکرانی هستند که در پاسخ به ضرورت ایجاد دولت مدرن، هم‌زمان با ظهور رضاشاه در ایران سربرآوردند و در روند نوسازی جامعه ایرانی با دولت مشارکت کردند. این دسته حاملان مدرنیسم در ایران هستند. نوسازی دولت و جامعه پهلوی محصول این روشنفکران بود و دسته سوم کسانی هستند که در دوره پهلوی دوم به ظهور رسیدند و هم‌گام با روشنفکران چپ در غرب مخالفت‌های جدید با مدرنیته را در ایران سامان‌دهی کردند. این روشنفکران برخلاف اسلاف

خود در مقابل مدرنیته قرار گرفتند و مواجهه با دولت پهلوی از رهگذر مخالفت با مدرنیسم به صورت دل مشغولی اصلی آنان درآمد. برخلاف دوره اول پهلوی، این دسته از روشنفکران به مخالفت با نوسازی از بالا پرداختند و متأثر از گفتمان غالب چپ در اروپا و خصوصاً مارکسیست‌های فلسفی و هم‌سویی با توده‌های اجتماعی مبتنی بر اسلام‌گرایی به کاوش‌های ذهنی در خصوص انقلاب و تغییر روی آوردند. انقلاب اسلامی ایران محصول تلاش این دسته از روشنفکران بود.

این مقاله بر مقایسه میان دو گفتمان غالب روشنفکری در دوره پهلوی اول و دوم متمرکز شده است. به نظر می‌رسد نسل اول و دوم روشنفکران دوره پهلوی علاوه بر آنکه در دو دوره زمانی متفاوت با اوضاع سیاسی و اجتماعی متفاوت زیسته‌اند، در آرا و افکار، مفاهیم، دغدغه‌ها، اقدامات و فعالیت‌ها، آثار، و تأثیر و تأثرات سیاسی و اجتماعی نیز با یکدیگر متفاوت بوده‌اند. ایده این مقاله آن است که این تفاوت‌ها را با توجه به الگوی مهندسی اجتماعی و کثرت‌گرایی، که بر وجود دو نوع مهندسی اجتماعی آرمان‌شهرگرایانه و تدریجی تأکید می‌کند، می‌توان تشریح کرد.

ادبیات تحقیق

به‌طور کلی، پژوهش‌های مربوط به جریان روشنفکران ایرانی را می‌توان به دودسته کلی تقسیم کرد. دسته اول غالباً با نقد رویکرد روشنفکران در ایران، بازگشت به بومی‌گرایی را براساس دو اندیشه محافظه‌کاری مذهبی و انقلابی مارکسیستی، راه‌حل نهایی برون‌شد از بن‌بست روشنفکری در ایران می‌داند. دسته دوم همدلی بیشتری با روشنفکری در ایران نشان می‌دهد و معتقد است که تغییرات بطئی و درازمدت جامعه ایرانی نشان می‌دهد گفتمان روشنفکری در ایران به‌رغم بازگشت‌ها و شکست‌ها در حال گسترش است و همچنان به‌منزله گفتمان غالب در ادبیات سیاسی-اجتماعی ایران باقی مانده است. از این‌منظر روشنفکران همچنان مهم‌ترین حاملان مدرنیته در ایران به‌شمار می‌آیند. تقابل دو اندیشه روشنفکران لیبرال و مذهبی از یک‌سو و تقابل چپ‌گرایان با گرایش‌های لیبرال و مذهبی از سوی دیگر از این‌منظر قابل بررسی است.

در این میان پاره‌ای از تحقیقات بر موضوع این مقاله یعنی نقد سنت روشنفکری در ایران متمرکز کرده‌اند و زمینه‌های ناکامی روشنفکران ایرانی در فضای گفتمانی بعد از مشروطه تا امروز را تحت بررسی قرار داده‌اند.

از جمله این آثار باید به اثر ماشاءاله آجودانی، *مشروطه ایرانی*، اشاره کرد که با پرداختن به اندیشه نخواستاری ایرانی، به بیان آرا و اندیشه‌های روشنفکران مشروطیت می‌پردازد و آنها

را معرفی می‌کند. آجودانی در این کتاب با معرفی روشنفکران اولیه ایرانی زمینه‌های مواجهه اندیشه آنان را با جامعه سنتی ایرانی نشان می‌دهد و این ایده را تقویت می‌کند که روشنفکری در ایران به واسطه برخورد با آمال مذهبی جامعه از روح آزاداندیشی جدا شد و به وادی تقلیل‌گرایی مفاهیم کشیده شد. به گفته او روایت روشنفکران ایرانی از مفاهیم مدرن، نارسا و دارای اعوجاج شده است و بنابراین یکی از مهم‌ترین دلایل شکست مدرنیته در ایران روشنفکران بوده‌اند (آجودانی، ۱۳۸۶).

کتاب *نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایران* اثر حسن قاضی‌مرادی، با توضیح روند نواحی و نوسازی در ایران، به بررسی تطبیقی سه نوع اندیشه غالب در بین روشنفکران ایرانی در بین نسل‌های متفاوت آنها مبادرت کرده است. قاضی‌مرادی در این کتاب با دغدغه‌ای که درباب طولانی‌شدن گذار از جامعه سنتی به جامعه متجدد در ایران پس از مشروطه دارد، با طرح بحثی نظری پیرامون چگونگی گذار از جامعه سنتی به متجدد، سه راهکار گذار به مدرنیته در بین روشنفکران ایرانی را تحت سه‌عنوان «گذار از سنت به تجدید: تقدم تجدید (مدرنیته) بر نوسازی (مدرنیزاسیون)»، «حفظ فرهنگ بومی و ملی - اخذ علم و تکنیک غربی» و «بومی‌گرایی در تضاد با روایت ملی از تجدید»، با بررسی افرادی چون آخوندزاده، داریوش آشوری، طالبوف و شریعتی برمی‌رسد (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۴).

در این میان می‌توان از گرایش‌های جدید نیز نام برد که فارغ از نزاع‌های ایدئولوژیک تلاش می‌کنند روشنفکران ایرانی را در بافتار اجتماعی-سیاسی ایران تحت بررسی قرار دهند. از آن جمله کتاب *روشنفکران ایران: روایت‌های یأس و امید* اثر علی میرسپاسی است که موضوع محوری آن «نه بررسی آرای همه روشنفکران اثرگذار ایرانی بلکه عمدتاً بر کالبدشناسی مفهومی از خصومت دیرینه‌سال پیروان ایرانی تبار هاییدگر با مدرنیته دموکراتیک و نگاه تقابلی و خصمانه آنها با فلسفه روشنگری استوار شده است» (میرسپاسی، ۱۳۸۶: ۸). سعی نویسنده در این کتاب بر این است که نشان دهد به‌طور کلی، و به‌خصوص روشنفکران مسلمان، غرب و مدرنیته و دموکراسی را عمدتاً از طریق افکار ضد روشنگری فلسفه آلمان و پاره‌ای روشنفکران فرانسوی می‌شناسند.

مهرزاد بروجردی نیز در کتاب *روشنفکران ایرانی و غرب* که بر بستر دغدغه چگونگی وقوع انقلاب اسلامی صورت یافته است، به حیطة روشنفکری ایران هم از طریق نگرشی اجمالی به محیط اجتماعی-اقتصادی ایران و هم از طریق بررسی آرای ده روشنفکر برجسته از جمله فخرالدین شادمان، فردید، آل‌احمد، شریعتی، سیدحسین نصر و داریوش شایگان می‌پردازد. او با طرح مفاهیمی چون دیگربود، شرق‌شناسی، شرق‌شناسی وارونه و

بومی‌گرایی به چگونگی ایجاد نارضایتی و بومی‌گرایی از طریق بروز احساس دوگانگی می‌پردازد (بروجردی، ۱۳۷۷).

پژوهش حاضر با تأکید بر یافته‌های آثار پیشین، غالباً بر این ایده تمرکز کرده است که سنت روشنفکری در ایران از یک گفتمان واحد برخوردار نیست و از منظر تبارشناسی تاریخی دست‌کم دو پاره گفتمان مهندسی تدریجی و مهندسی آرمانی قابل شناسایی است. دو گفتمان یادشده فراتر از روش، عمیقاً در سطح معرفت‌شناختی با همدیگر اختلاف و تفاوت دارند. پرسش‌هایی از این قبیل که چگونه سنت روشنفکری در ایران از مهندسی تدریجی به مهندسی آرمانی تغییر جهت داد و کدام عوامل و زمینه‌های محیطی، زبانی و گفتمانی در آن دخیل بوده‌اند نقطه محوری این پژوهش است که کمتر در آثار پیشین به آنها توجه شده است. نویسندگان مقاله حاضر از رهگذر به‌کارگیری الگوی مهندسی اجتماعی پوپر این فرضیه را بررسی می‌کنند که «درحالی‌که روشنفکران نسل اول، با تأکید بر دولت مدرن، از مهندسی تدریجی برای تغییر جامعه ایرانی از سنتی به مدرن دفاع می‌کنند، نسل دوم عمدتاً با تأکید بر مخالفت با دولت مدرن و از طریق ضدیت با مدرنیته، واضعان اندیشه آرمان‌شهری در ایران جدید هستند». مفروض این نوشتار آن است که درحالی‌که روشنفکران نسل اول در سمت راست روشنفکری به تعبیر پوپر قرار می‌گیرند، نسل دوم روشنفکری در ایران به مخالفت با محافظه‌کاری می‌پردازند و جریان روشنفکری در ایران را به سمت چپ متمایل می‌سازند. نویسندگان مقاله همچنین توضیح می‌دهند که این تغییر روش چه تفاوت‌هایی را در فضای روشنفکری ایران در طی دوره پنجاه‌ساله پهلوی پدید آورد.

نظریه تحقیق: مهندسی اجتماعی و کثرت‌گرایی مفهومی

در نقد سنت روشنفکری غرب، دو دیدگاه کلان قابل احصاء است: دیدگاه کل‌گرایانه و تمامیت‌خواهانه‌ای که غالباً از انقلاب فرانسه نشئت می‌گیرد و گذار به آزادی و دنیای مدرن را حرکتی خونین، قهرآمیز و برانداز تصور می‌کند و بر هرگونه راه و رسم یا الگوی تدریجی مهر ابطال‌سازش‌کاری و اصلاح‌طلبی می‌کوبد. درمقابل دیدگاه دومی وجود دارد که برپایه نسبیت و کثرت، با مفهوم حقیقت به‌مثابه موضوع ثابت شناخت در فراسوی تجربه زیستی مخالف است و از زاویه نفی هرگونه خرد متعالی بر کاربرد آگاهی و تخیل برای حل مسائل خرد و خاص تأکید دارد. درحالی‌که دیدگاه اول هرگونه تغییر تدریجی و جزئی را رد می‌کند و با تأکید بر کل‌گرایی تاریخی، به ترسیم دنیایی آرمانی می‌پردازد، دیدگاه دوم بر مهندسی اجتماعی تدریجی تأکید می‌ورزد.

به گفته پوپر، مبحث «مهندسی اجتماعی» دو شاخه مهندسی اجتماعی ناکجاآبادی و مهندسی اجتماعی تدریجی را شامل می‌شود (پوپر، ۱۳۷۷: ۵۰-۵۱). پوپر با نقد تاریخی‌گری به‌مثابه سرچشمه مهندسی آرمانی معتقد است:

تاریخ‌گرا به تاریخ به چشم رودخانه‌ای نظر می‌کند که از سرچشمه‌ای سرازیر می‌شود و در مسیری در حرکت است و چنین می‌پندارد که می‌تواند خط سیر آتی آن را مشخص سازد. او خود را بسیار هوشمند به‌شمار می‌آورد زیرا قادر به پیش‌بینی آینده است (پوپر، ۱۳۷۸: ۸۳-۸۴).

به این ترتیب، به نظر می‌رسد پوپر بر آن است که تاریخ‌گرایان انسان را درگیر یک خط سیر مشخص می‌دانند که از اراده آدمی خارج است و آنها -یعنی تاریخ‌گرایان- معتقد به توانایی پیش‌بینی آینده براساس فهم این خط سیر هستند.

درمقابل آرای تاریخ‌گرایان، پوپر با تأکید بر نیاز به عقل‌گرایی در امور سیاسی و اجتماعی، عقیده دارد که بدبختی و بینوایی و رنج و درد از جهت اخلاقی مستقیماً دست توسل به‌سوی ما دارد که در تخفیف آن بکوشیم (شی‌یرمر، ۱۳۷۷: ۱۴۰)؛ یعنی خود انسان، و به‌خصوص روشنفکران، باید اقداماتی از قبیل نهادسازی برای کاهش درد و رنج بشری به عمل آورند.

با طرح و توصیف مفهوم مهندسی تدریجی باید گفت براساس آنچه پوپر کاستن از بدبختی بشر می‌داند، در نظر او از لحاظ روش‌شناختی، مهندسی تدریجی یا جزءبه‌جزء، شیوه درست و انتخاب عقلانی خواهد بود (همان: ۳۵۵). همچنین باید گفت به نسبت دو مقوله مهندسی جزءبه‌جزء و تدریجی، و مهندسی ناکجاآبادی، پوپر دو نوع آزمایش اجتماعی را نیز قابل طرح می‌داند؛ آزمایش‌های اجتماعی که باید «مقیاس کلان» باشند و اگر بناست در موقعیت واقعی صورت پذیرند، باید کل جامعه را دربرگیرند که این نوع آزمایش مصداق مهندسی ناکجاآبادی است.

اما نوع دیگر، آزمایش تدریجی و جزءبه‌جزء است که می‌توان در موقعیت واقعی و در میانه جامعه صورت داد، صرفاً «به مقیاس کوچک» و بدون برپاکردن انقلاب در جامعه. پوپر ایجاد نوع جدید بیمه عمر یا اصلاحات کیفی و امثالهم را آزمایش‌های اجتماعی می‌داند که بدون تغییردادن شکل عمومی جامعه، در سراسر آن بازتاب‌هایی از خود باقی می‌گذارد. اما درباره آزمایش کلان‌مقیاس می‌گوید مهندس ناکجاآبادی بر این است که باید ساختار جامعه را سراسر به قالبی جدید بریزیم. بنابراین، یگانه‌آزمایش محدودتر و کوچک‌تری که در تصور او [مهندس ناکجاآبادی] می‌گنجد آزمایشی است که کل ساختار آن جامعه کوچک را به قالب جدید بریزد. ولی آموزنده‌ترین نوع آزمایش را پوپر همان می‌داند که هر مرتبه یک نهاد اجتماعی را تغییر دهیم، تا بتوانیم بدون ایجاد بازتاب‌های

وخیم، با آزمون و خطا، از اشتباهات خود تجربه بیاموزیم و مدام گامی به جلو برداریم. یعنی:

آزمایش‌های مکرر به عمل آوریم و پیوسته به تعدیل و تنظیم مجدد دست بزنیم و حتی ممکن است به آن وضع مطلوب بینجامد که سیاست‌مداران به‌جای اینکه بکوشند با دلیل تراشی اشتباهاتشان را موجه جلوه دهند و ثابت کنند که همیشه حق با آنها بوده است، رفته‌رفته به جست‌وجوی خطاهای خود بپردازند.

پوپر این امر را وارد کردن روش علمی در سیاست می‌داند؛ چراکه روش علمی همانا «آمادگی برای تجربه‌آموختن از خطاهاست» (همان: ۳۶۱-۳۶۲).

برهمن اساس نظریه کثرت‌گرایی مفهومی نیز قائل به تغییرات بطئی و تدریجی در تجربه انسانی است. این اندیشه که متأثر از تفکرات عمل‌گرای جان دیویی است، در دفاع از کثرت‌گرایی زندگی روزمره، در پی نجات‌دادن اندیشه از چنگ متافیزیکی است که امکان تغییرات تدریجی و دموکراتیک را از جوامع دریغ می‌دارد (میرسپاسی، ۱۳۸۶: ۲۹). این دیدگاه با تأکید بر اینکه هیچ قاعده کلی و گسترده‌ای برای تغییر در عرصه زیستی آدمیان وجود ندارد، معتقد است تجربه روشنفکران در نفی و نقد سنت و مدرنیته در جوامع در حال گذار، عملاً مدرنیته را در برابر سنت قرار داده و از همین‌رو زمینه تغییر به سمت و سوی نوعی سیاست دموکراتیک را عملاً غیرممکن ساخته است. این پژوهش از رویکردی هنجاری به گفتمان غالب روشنفکری در دوره پهلوی دوم پرداخته و ادعا کرده است که تمایز میان دو دیدگاه کل‌گرایانه و تدریجی، آن‌طور که در طرح پوپر و دیگر کثرت‌گرایان آمده، در میان دو نسل از روشنفکران ایرانی قابل بازیابی است.

نسل اول روشنفکران مشروطه (نوگرایان مشروطه‌خواه)

نسل اول روشنفکران مشروطه را به آن دسته از روشنفکرانی قابل اطلاق می‌دانیم که در محدوده زمانی سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۳۲، یعنی از وقوع انقلاب مشروطیت و برچیده‌شدن استبداد شاهی تا وقوع کودتای مرداد ۱۳۳۲، قرار دارند. به این ترتیب افرادی در این نسل قرار می‌گیرند که بیشتر حیات روشنفکری یا اهم فعالیت‌هایشان در این دوره زمانی صورت پذیرفته است. افرادی چون محمدعلی فروغی، سعید نفیسی، علی‌اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش، ملک‌الشعراى بهار، نسیم شمال، علی دشتی، عارف قزوینی، ایرج‌میرزا، احمد قوام، سیداحمد کسروی، حاجی‌علی رزم‌آرا و محمد مصدق مدنظر پژوهش حاضر خواهند بود. مطالعه آثار این روشنفکران نشان می‌دهد اقبال به مدرنیته و تلاش برای نهادینه کردن آن در جامعه ایرانی از یک‌سو و بازگشت به اندیشه ایران‌شهری از سوی دیگر دو دقیقه اصلی

گفتمان پهلوی اول بوده است. از لحاظ روش‌شناسی نیز روشنفکران این دوره به مهندسی اجتماعی تدریجی توجه نشان داده‌اند. مشارکت و همراهی با دولت، تغییر جامعه در مقیاس‌های کوچک، توجه به بنیان‌های جامعه ایرانی و تلاش برای تغییرات بطئی در آن از جمله عناصر اصلی در مهندسی تدریجی روشنفکران دوره پهلوی اول بوده است.

در واکنش به آنچه روشنفکران دوره بیداری به آن می‌اندیشیدند و «همگی خواستار دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بودند» (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۷۹)، روشنفکران نسل اول مشروطه راه نوسازی سیاسی و اجتماعی را به‌طور تدریجی در پیش گرفتند. اینان نیز مانند اسلاف خود تحت تأثیر روشنگری فرانسه و پیشرفت غرب به این باور رهنمون شدند که اگر سه مانع استبداد سلطنتی، جزم‌اندیشی مذهبی و استعمار خارجی را برطرف کنند، پیشرفت به دست خواهد آمد و سه ابزار مشروطیت، سکولاریسم و ناسیونالیسم کلید ساختن جامعه‌ای نوین، قدرتمند و توسعه‌یافته در نظرشان جلوه‌گر شد (همان، ۷۹-۸۰). از این‌منظر روشنفکران نسل اول را باید قائلان به مدرنیته و اولین حاملان مدرنیسم در ایران دانست که روند نواحی را در زمینه کلان دولت-ملت‌سازی آغاز کردند که بازگشت به دوره باستان و اندیشه ایران‌شهری و نوسازی از بالا از جمله دقایق اصلی آن است. ضمن اینکه این روشنفکران عملاً از موضعی مخالف با آمال طبقه خود به گسترش مدرنیته در ایران سود رساندند.

۱. بازگشت به ایران شهر

بازگشت به اندیشه ایران‌شهری برای اولین بار در دوره پهلوی اول به‌طور جدی مطرح شد. هم‌زمانی این دو باعث شده است تا دودمان پهلوی حاملان اندیشه ایران‌شهری به حساب آیند. این یک ناواقعیت تاریخی است و در ترسیم و شکل‌بندی گفتمان ایران‌شهری روشنفکران این دوره نقش اساسی داشته‌اند.

هم‌زمان با افزایش گرایش‌های ملی بعد از جنگ جهانی اول، ایران نیز روندی جدید از دولت-ملت‌سازی را آغاز کرد که روشنفکران دوره رضاشاهی خصوصاً در آن سهم مهمی ایفا کردند. برای اولین بار نام ایران در متون رسمی بین‌المللی درج شد و «توجه به فرهنگ ایرانی» به شکل مهم‌ترین دل‌مشغولی روشنفکران درآمد. قسمتی از خاطرات عارف قزوینی به‌خوبی نشان‌دهنده این امر است:

اگر ایرانی از مرگ نجات یافت و داخل حیات تازه‌ای شد [که] درصدد علاج برآید، تا این اختلافات صوری و معنوی و روحی و اخلاقی را رفع نکند ... و این رنگ‌های مختلف را تبدیل به یک رنگ ثابت نکند و این نغمه‌های مخالف سیم‌های ناجور، یک‌نواخت و یک‌آهنگ و این ملت متحدالشکل نشود، استقلالش خیالی [و] اضمحلالش قطعی است (عارف قزوینی، ۱۳۸۸: ۱۸۷).

۱.۱. بازسازی تدریجی تاریخ ملی

در بازخوانی تاریخ در نزد روشنفکران دوره پهلوی اول نشانه‌ای از توسل به تاریخ آرمانی و آرمان‌شهری وجود ندارد. بلکه با توسل به نشانه‌های تاریخی قابل حصول، روشنفکران غالباً بر ریشه‌های تمدنی بر فراز دوره اسلامی و دوره باستانی متمرکز شدند. روشنفکران ایران که به مدد پژوهش‌ها و آثار شرق‌شناسان بر تاریخ کهن ایران وقوف یافته بودند، یکی از پایه‌های ملت‌سازی مدنظر خود را بر این تاریخ کهن و غنی استوار کردند. در این زمینه لزوم توجه به تاریخ ایران باستان، به‌مثابه نماد دولت ملی ایرانی، را طرح می‌کنند، و بر توجه به آثار باستانی و تاریخی تأکید می‌ورزند و پژوهش‌هایی در زمینه تاریخ ایران می‌آغازند. بازخوانی تاریخ ساسانی و هخامنشی در این دوره انجام گرفت. احتمالاً در گرایش رضاشاه به دوره باستانی در گزارش‌های تاریخی غلو شده است و این روشنفکران بودند که در اصل گفتمان ناسیونالیسم را برای اقدامات آتی او بنا کردند.

در همین باب، در نوشته‌ای با عنوان «آثار ملی»، محمدعلی فروغی در زمینه اهمیت دادن به پیشینه تاریخی کشور می‌گوید: اگر ما دعوی سربلندی داریم به آن عمل کنیم و یکی از لوازم آن احترام [به] آثار گذشتگان است. حفظ این آثار تنها محض تفنن و تفریح نیست اسباب آبروی ماست. معرف عظمت و لیاقت ملت است... ایرانی‌ها باید صنایع قدیمه خود را احیا کنند و حفظ نمایند... دوباره مثل پدران خود هنرمند شوند (فروغی، ۱۳۸۹: ۲۶۶). فردی مانند سعید نفیسی به پژوهش در تاریخ ایران پرداخت. درباره او گفته‌اند:

نفیسی با تاریخ ایران نیک آشنا بود... تاریخ ایران یکی از رشته‌هایی بود که نفیسی بر سر آن بسیار کار کرد. چند متن تاریخی قدیم را چاپ کرد و چند جمله کتاب منفرد در خصوص مباحث تاریخی ایران نوشت. تاریخ تمدن ساسانی، تاریخ اجتماعی ایران، مسیحیت در ایران از شهر آن است (قنبری، ۱۳۸۵: ۱۹۴).

۲.۱. پالایش زبان و ادب فارسی

در بازگشت به هویت باستانی، زبان فارسی نیز مورد توجه ویژه قرار گرفت. همچون پدران روشنفکری ایران، روشنفکران نسل دوم نیز بر اهمیت زبان در توسعه و پیشرفت وقوف یافته بودند و بر تصحیح معایب و مشکلات و ارائه زبانی فصیح جهت رشد و پیشرفت جامعه تأکید کردند. به همین جهت برای تحکیم زبان فارسی شروع به بررسی متون ادبی و بلاغی مختلف در این زمینه کردند.

فروغی زبان موجود را زبانی بیگانه و نامناسب برای ادب فارسی دانسته است و زبان فارسی مناسب را در زبان افرادی چون حافظ و سعدی جست‌وجو می‌کند (فروغی، ۱۳۸۹: ۲۶۱).

درباب توجه به نثر فارسی، سعید نفیسی در گوشه‌ای از خاطرات ادبی‌اش مبحثی را به این مضمون اختصاص داده و برای اصلاح نثر فارسی «راه ساده بسیار طبیعی و مطمئن» را آن می‌داند «که هرچه بیشتر باید کوشید نثر را به نظم نزدیک‌تر کرد، یعنی در نثر همان کلمات و مفردات و مرکبات و تعبیرات و کنایات و استعاراتی را به کار برد که همیشه شعرای ایران در هر دوره آنها را در شعر به کار برده‌اند» (نفیسی، ۱۳۸۴: ۴۴۷).

علاوه‌براین، نفیسی در قسمت خاطرات جوانی نیز، در مبحثی با عنوان «خط و زبان فارسی» به اهمیت خط در زبان فارسی و در فرهنگ ایران و حتی در زندگی اجتماعی اشاره کرده است و می‌گوید: «خط امروزی ما موانع اساسی و معایب مسلم چند دارد که نه‌تنها از نظر فنی، آموزش و روش، بلکه از نظر اجتماعی باید در آن چاره‌جویی کرد» (همان: ۷۱۶). در اصل این روشنفکران ایده‌ای را که آخوندزاده درباره زبان فارسی و الفبای آن مطرح کرده بود بازتعریف کردند و از رهگذر آن برای پالایش زبان فارسی به‌ویژه از زبان عربی و غربی، اولین دستورهای زبان فارسی مدرن شکل گرفت. در جریان باستان‌شناسی آثار ادبی بود که منابع بسیاری به کوشش روشنفکران بازخوانی و تصحیح شد.

۳.۱. بازگشت به شعر پیش از صفویه

نقد شعر بعد از دوره صفویه نیز در همین دوره مطرح شد. ظهور صوفیان و گسترش مناسک و شعائر شیعی همچنان که ادوارد براون مدعی است سبب شده بود تا زبان فارسی غالباً در شعر به حوزه مذهبی وارد شود (براون، ۱۳۷۵: ۱۶۹). افزون‌براین، هجوم مذهب رسمی علیه صوفیان و درویش‌ها و اهمیت تجلیات اجتماعی مذهب در دوره صفوی باعث شد تا شعر ایرانی از مضامین اصلی خود خالی شود و رنگ آیینی به خود بگیرد. متأثر از شعارهای مشروطه‌خواهی و در پیوند با آموزه‌های زبان‌های خارجی برای اولین بار بعد از مشروطیت شعر ایرانی زبانی نو یافت که حاصل آن در دوره رضاشاه به‌دست آمد و شعر نیمایی راه را برای حضور آمال و موضوعات اجتماعی در شعر گشود (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۱۳۹). برای اولین بار دلایل افول شعر در ایران بعد از صوفیان در این دوره به بحث گذاشته شد و مضامین کلامی، فقهی و مناسک به‌کلی به دور ریخته شد. نتیجه این کار به‌آزمون گذاشتن زبانی نو در شعر فارسی بود که در اوایل دوره رضاشاه با «افسانه» نیما تولد یافت. نیما در شعر «افسانه» از مدرنیته و دستاوردهای آن دفاع می‌کند و خواهان نوشتن جامعه ایرانی از طریق درهم‌شکستن قالب‌های زنگ‌خورده تاریخی است (یوشیج، ۱۳۷۰). افزون‌براین، بازگشت به شعر کلاسیک نیز مورد توجه قرار گرفت و برای اولین بار در ایران اشعار فردوسی، رودکی، سنایی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ تصحیح و بازخوانی شد.

چاپ شاهنامه فردوسی نسخه نیکلسون، سعدی به تصحیح فروغی و حافظ به تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی از آن جمله است.

۲. نوسازی از بالا

علاوه بر توجه به ملی‌گرایی، نوسازی تدریجی ایران نیز مدت‌نظر روشنفکران این نسل قرار گرفت. یکی از مهم‌ترین خصایل قابل تمایز این روشنفکران حضور یافتن در نقاط کلیدی اداره جامعه از قبیل مجلس تا نهاد وزارت و نخست‌وزیری بود.

۱.۲. نوسازی سیاسی

منظور از نوسازی سیاسی اقدامات نوخواهانه‌ای است که چارچوب حکومت و دولت را شامل می‌شود، اقداماتی نظیر:

الف. تغییر در نهاد حکومتی

این امر پیش‌از این با وقوع انقلاب مشروطه و تغییر شکل نظام پادشاهی استبدادی به سلطنت مشروطه تاحدودی صورت گرفته بود. اما با توجه به اتفاقات بعد از وقوع انقلاب، نظیر استبداد صغیر، اشغال نظامی ایران و تعطیلی مجالس، نظرها بر ناتوانی خاندان قاجار به ادامه سلطنت قرار گرفت. به این شکل اندیشه وجود حکومت و دولتی توانا براساس انجام نوسازی در ایران شکل گرفت و قدرت یافت. دولتی متمرکز و قوی که با حضور سردار سپه در رأس امور، با توجه به اقداماتش در دوران وزارت جنگ و نخست‌وزیری، معنا می‌یافت. در این زمینه علی دشتی درباره شخص رضاشاه چنین می‌گوید: «من معتقد بودم سردار سپه یا باید وزیر جنگ بماند و یا به مسندی برتر از نخست‌وزیری برسد» (دشتی، ۱۳۵۴: ۱۱۱). به این ترتیب در ابتدا مسئله جمهوری خواهی طرح شد؛ طرحی که دشتی درباره آن می‌گوید:

و ما معتقد بودیم که این امر در قانون اساسی جدیدی که برای رژیم جمهوری نوشته می‌شود تأمین گردیده و ایشان مادام‌العمر در مقام ریاست جمهوری باقی می‌ماند زیرا حقیقتاً سردار سپه می‌بایست بر رأس کار قرار گیرد تا تمام این مقاصد ارجمند را به انجام رساند (همان: ۱۲۸).

در ادامه طرح جمهوری خواهی به نتیجه نرسیده، بنابراین، طرح تغییر سلطنت شکل می‌گیرد؛ داور طرح تغییر سلطنت را تهیه می‌کند و در نهایت مجلس پنجم با اکثریت آرا و فقط مخالفت عده‌ای اندک نظیر مصدق، حسین علاء، سیدحسن تقی‌زاده و سیدحسن مدرس طرح تغییر سلطنت را تصویب می‌کند (همان: ۱۳۲).

ب. بازسازی ارتش و برقراری خدمت اجباری

نیاز به قوای نظامی منسجم و نیرومند با تکنولوژی‌های نوین جنگی، به‌خصوص پس از جنگ‌های ایران و روس، به یکی از دغدغه‌های ایرانیان و به‌ویژه روشنفکران تبدیل شده بود. برقراری نظام وظیفه در ایران و تشکیل ارتش منظم به اوان مشروطه بازمی‌گردد و برای اولین بار در مذاکرات اولین و دومین دوره مجلس شورای ملی مطرح شد. اما تشکیل ارتش نوین تا سال ۱۳۰۰ به تأخیر افتاد. اقدامات عملی برای برقراری روش جدید سربازگیری نیز پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ آغاز شد. در ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ قانون خدمت نظامی اجباری مشتمل بر ۳۶ ماده به تصویب مجلس رسید (علیقلی و بیگلرپور، بی تا: ۱۵۴-۱۶۴). اجرای قانون خدمت اجباری از سال ۱۳۰۵ آغاز شد. روشنفکران از این روش جدید حمایت کردند اما در برابر آن مقاومت و مخالفت‌هایی به رهبری روحانیان برانگیخته شد (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۷۵: ۳۷۶-۳۷۷).

ج. نوسازی اداری و نهادی

تغییرات تدریجی در بعضی اداره‌ها و نهادهای حکومتی در جهت تحقق خواسته‌های نو در دستور کار قرار گرفت. در این چهارچوب نوسازی وزارت عدلیه در اولویت قرار گرفت و وظیفه نوسازی آن به داور سپرده شد. او حقوق‌دانان تحصیل کرده جدید را جایگزین قضات سنتی کرد؛ ترجمه‌های تعدیل‌یافته‌ای از حقوق مدنی فرانسه و حقوق جزای ایتالیا را که برخی از آنها با قوانین شرع متعارض بود به نظام حقوقی ایران وارد کرد و سلسله‌مراتبی از دادگاه‌های دولتی به شکل دادگاه‌های بخش، ناحیه و استان و یک دادگاه عالی ایجاد کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۷۴-۱۷۵).

از جمله نهادهای تازه تأسیس نیز فرهنگستان ایران بود که در جهت زدودن واژه‌های غیرفارسی و ساخت و جایگزینی واژه‌های جدید به‌همت فروغی شکل یافت و هرچند در زدودن واژه‌ها چندان موفق نبود، در ساخت شمار فراوانی واژه‌های فارسی توفیق یافت؛ به‌ویژه عناوین جدید در ارتش و اداره‌ها وضع شد (همان: ۱۷۷).

علاوه بر این، توجه به احزاب سیاسی نیز در اندیشه‌های اینان مطرح بود، تاجایی که شخصی مانند تیمورتاش «عقیده داشت برای انجام کارهای سیاسی مملکت باید حتماً یک حزب قوی و یک کاسه در مملکت حاکم بر امور باشد، از این رو پس از جلب موافقت رضاشاه حزبی به نام حزب ایران نو پی‌ریزی شد» (عاقلی، ۱۳۷۷: ۲۳۸).

۲.۲. نوسازی اجتماعی**الف. تعلیم و تربیت**

توجه به ساخت مدارس جدید و تنظیم سرفصل‌های درسی جدید با توجه به الگوی آموزش و پرورش غربی نزد روشنفکران این دوره افزون شد. اولین دانشگاه به سبک آکادمی‌های

غربی در ایران ایجاد شد و روشنفکران ایرانی به تدریس در آن پرداختند. برای اولین بار ایجاد مدارس فنی و دانشگاه‌های علمی-کاربردی در همین دوره نضج گرفت. فروغی در قسمتی از یادداشت‌های روزانه عقیده خود را چنین بیان می‌کند: «گذشته از تحصیلات ابتدایی که تغییرپذیر نیست، تحصیلات علمی یعنی دوره دویم را باید دو قسمت کرد» که اگر شاگردی امکان و قوه تحصیل کامل را نداشته باشد، دست کم میزانی از سواد و آگاهی کسب کند و بعد از آن اگر خواست در داخل فنون علمی یا مشاغل معظم دولتی شود دو سه سال هم باز تحصیل کند (فروغی، ۱۳۸۸: ۱۸۲).

ب. پوشش و لباس جامعه

لباس زنان تا قبل از این دوره جلباب و چادرهای خمره‌ای بود که تمام بدن زن را زیر خود مخفی می‌کرد. پوشش مردان نیز پیراهن‌هایی با دامن بلند و شلوارهایی با فاق بسیار بزرگ بود. اندیشه نوسازی به حکومت و ارکان آن محدود نشد و تغییر پوشش و لباس ایرانیان نیز مورد توجه روشنفکران قرار گرفت. حجاب زنان و نحوه پوشش مردان مانعی بر سر راه تحرک، پیشرفت و زیبایی‌شناسی اجتماعی بود. تیمورتاش کارمندان اداره‌ها را به پوشیدن کلاه پهلوی و کت و شلوار موظف کرد (عاقلی، ۱۳۷۷: ۲۳۷) و به تبع آن «در سال ۱۳۰۷، مجلس نیز لباس‌های محلی سنتی را غیرقانونی و افراد ذکور بزرگسال را، به جز روحانیون رسمی، به پوشیدن لباس‌های مدل غربی و کلاه پهلوی موظف نمود» (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۷۸).

ج. تأسیس طبقه متوسط

حتی طبقات اجتماع نیز از منظر اینان به دور نمی‌ماند. برای اولین بار تشکیل طبقه متوسط با عنوان طبقه‌ای در میانه دو طبقه فرودست و اغنیا در همین دوره مورد توجه روشنفکران قرار گرفت. ملک‌الشعراى بهار این دغدغه را چنین نشان می‌دهد که در مقابل اعیان و اشراف «باید طبقه دومی به‌طور منسجم شکل گیرد و این طبقه منافع طبقه سوم یعنی کارگران، پیشه‌وران و زارعان را هم صیانت نماید» (آبادیان، ۱۳۸۹: ۲۳۸).

۳. شورش علیه پایگاه طبقاتی

مجموعه اقداماتی که با بار منفی در تاریخ ایران به نام رضاشاه نگاشته شده مساعی روشنفکران ایرانی برای گذار جامعه از سنت به مدرنیته است که با عنوان مدرنیسم و نوسازی شناخته شده است؛ اینکه چرا روشنفکران نسل اول عمدتاً در سمت راست و در متن نوسازی از بالا قرار گرفتند. افزون بر امواج جهانی مدرنیته اولیه که با دولت‌ها آغاز شده بود، آنچه روشنفکران این دوره را به نوسازی می‌کشاند ریشه طبقاتی آنان بود. این

روشنفکران بیشتر در طبقات بالای اجتماع ریشه دارند. اینها یا شاهزادگان قاجارند، یا فرزند خوانین و حکمرانان محلی، یا فرزندان بزرگان کشوری و لشکری. این افراد باتوجه به پایگاه طبقاتی‌شان فرصت کسب علوم و فنون جدید، تحصیل در غرب یا دست‌کم آشنایی با فرهنگ و تمدن غربی را داشته‌اند و به‌تبع همین پایگاه طبقاتی، خود آنها نیز به‌خصوص پس‌از تحصیل در کشورهای اروپایی نظیر فرانسه و آلمان و بازگشت به کشور در مشاغل سیاسی و اداری مختلف قرار گرفته‌اند.

محمدعلی فروغی فرزند محمدحسین فروغی (ذکاءالملک) از ادیبان و مترجمان دوره قاجار است. او در دارالفنون تحصیل کرده، نماینده مجلس شده، به نخست‌وزیری رسیده و حتی ریاست هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل را برعهده داشته است. سعید نفیسی فرزند میرزا علی‌اکبرخان کرمانی معروف به ناظم‌الاطبا از طبیبان مشهور تهران و از پزشکان معالج ناصرالدین‌شاه بود (نفیسی، ۱۳۸۴: ۲۵-۲۶). در فرانسه تحصیل کرد و پس‌از بازگشت به ایران به تدریس در مدارس علوم سیاسی و دارالفنون و بعدها تدریس در دانشکده‌های حقوق و ادبیات پرداخت. تیمورتاش فرزند یکی از زمین‌داران بزرگ خراسان و تحصیل‌کرده آکادمی نظامی در روسیه بود. محمد مصدق و احمد قوام از خانواده‌های اشرافی وابسته به خاندان قاجار بودند (امین، ۱۳۸۶: ۱۲۱؛ مصدق، بی‌تا: ۳).

باوجود این، آنان موضعی متناقض دربرابر ریشه طبقاتی خود اتخاذ کردند. ازیک‌سو وضعیت طبقاتی آنان را با مدرنیته غربی آشنا می‌ساخت و ازسوی دیگر مدرنیته و آمال آن طبقه متوسط را نمایندگی می‌کرد. بی‌جهت نیست که بسیاری از این روشنفکران در پاسخ به وضعیت ناگوار اجتماعی ایران از شکل‌گیری طبقه متوسط دفاع می‌کردند. ازاین‌منظر تشابهی میان روشنفکران نسل اول پهلوی با مروّجان اندیشه دموکراسی و مدرنیته در غرب وجود دارد، چراکه بسیاری از مروّجان اندیشه دموکراسی در فرانسه و انگلستان به‌ویژه در دوران روشنگری از طبقه اشراف بوده‌اند (امینی، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

نسل دوم روشنفکران مشروطه (خویشتن‌اندیشان آرمان‌گرا)

تردید در اندیشه مدرن و ایران‌شهری در طی بیست‌سال بعد از حکومت پهلوی به‌گزاره‌ای جدید در ادبیات سیاسی- اجتماعی ایران تبدیل شد. نیما یوشیج که در آستانه قدرت‌یافتن رضاشاه (۱۳۰۴) از نوگرایی جامعه ایرانی در شعر «افسانه» دفاع کرده بود بیست‌سال بعد «مرغ آمین» را نوشت که مخالفت با مدرنیته پهلوی مهم‌ترین درون‌مایه آن بود (یوشیج، ۱۳۴۶).

ده سال بعد با پایان یافتن و شکست نهضت ملی در سال ۱۳۳۲، اندیشه اصلاحات گام‌به‌گام و تدریجی روشنفکران دوره رضاشاه نیز رنگ باخت. در این زمان گرایش‌های

مارکسیسم فرهنگی و فلسفی نیز در اوج توفندگی خود در غرب بود و از طریق پیوند زبان شعر و ادبیات ایرانی با آثار چپ‌گرایان جدید (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۱۶۵)، به‌خصوص در فرانسه، زبان روشنفکران ایرانی نیز به سمت‌وسوی مخالفت با وضعیت موجود رفت. در نظر چپ‌گرایان جدید اندیشیدن درباره خود به‌مثابه مهم‌ترین دل‌مشغولی روشنفکران مارکسیسم درآمد و از همین معبر روشنفکران ایرانی نیز اندیشیدن درباره خود را با به‌کاربردن زبانی استعاری در پیش گرفتند.

براین‌اساس با ظهور پهلوی دوم و خصوصاً با تشدید سرکوب‌های اجتماعی بعد از ۱۳۳۲ فصلی نو گشوده شد که مهم‌ترین دل‌مشغولی آن سرخوردگی از اصلاحات گام‌به‌گام و نهادسازی‌های تدریجی مدنظر روشنفکران نسل قبلی بود؛ به زبان خود آنان اصلاحاتی که با مدرنیته و نوخواهی همراه بود و پایان نهضت ملی پیام‌آور ناکامی آن شد. بنابراین روشنفکران طیف راست مهر اختتامی بر الگوی پیاده‌سازی دست‌آوردهای غرب زدند و اندیشیدن به الگوهای بدیل را آغاز کردند.

به‌این‌ترتیب سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ جولانگاه افکار و اندیشه‌هایی شد که به مدرنیته و نمایندگانش و به‌ویژه روشنفکران طیف راست تاختند، مهندسی تدریجی آنان را بازی می‌خواندند و وضعیتی را ترسیم می‌کردند که بی‌شبهت به مهندسی آرمان‌شهرگرایانه نبود. افرادی چون علی شریعتی، فردید، جلال آل‌احمد، شادمان، احمد شاملو، صمد بهرنگی، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان‌ثالث و رضا براهنی در زمره این روشنفکران قرار می‌گیرند. کسانی که آنان را نسل دوم روشنفکران مشروطه می‌دانیم و طیفی از روشنفکران مذهبی تا مارکسیست را شامل می‌شوند. مهم‌ترین دقایق گفتمان مهندسی آرمانی را می‌توان در نفی مدرنیته، بازگشت به خویشتن، بازخوانی انقلاب ذهنی مارکسیستی و دفاع از جامعه توده‌ای دانست.

۱. نفی مدرنیته

نفی مدرنیته در اندیشه روشنفکران پهلوی دوم به‌شدت متأثر از ادبیات سیاسی چپ‌گرایان اروپایی بوده است. این روشنفکران سرخورده از مدرنیته و نوسازی‌های صورت‌گرفته با اعتقاد به اینکه هویت و هستی جامعه ایرانی درمقابل مدرنیته و نوسازی جامعه به فراموشی سپرده شده است، خواهان بازگشت به خویشتن شدند. اندیشه بازگشت به خویشتن را می‌توان در آثار فرانس فانون، هایدگر و ژان پل سارتر دنبال کرد. متأثر از اندیشه روشنفکران چپ اروپایی، علی شریعتی در کتاب *بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی* بحث دورشدن از خویش را مطرح می‌کند و معتقد است بسیاری از روشنفکران از خویش خالی

شده‌اند و بسیاری از توده‌های مردم خود را گم کرده‌اند (شریعتی، ۱۳۸۱: ۸۱). نسخه ایرانی نفی مدرنیته در مصداق‌های ذیل قابل درک است:

الف. بازگشت به خویشن شیعی

برجسته‌شدن دین اسلام مسئله تازه‌ای در روشنفکری ایرانی نیست. پدران روشنفکری ایران نیز به نوعی از اهمیت دین اسلام در جامعه ایرانی آگاه بودند. آنها اسلام را نه به‌منزله هدف، که به‌مثابه یاری‌دهنده برقراری مدرنیته و مدرنیسم در ایران در نظر داشتند. روشنفکرانی چون مستشارالدوله، ملک‌خان و آفاخان کرمانی افرادی بودند که به شیوه‌های مختلف در توجیه شرعی و اسلامی مشروطیت کوشیدند (آجودانی، ۱۳۸۶: ۳۶۳).

اما توجه روشنفکران نسل دوم مشروطه به اسلام از جنس توجه پدران روشنفکری نبود. اینان با برجسته‌کردن خویشن‌آگاهی و نقد جریان نوخواهی موجود، اسلام را نه برای ساخت جامعه‌ای مدرن که برای زیروروکردن جامعه و ساخت جامعه‌ای جدید، کامل و فاضله طرف توجه قرار می‌دهند. شخصی چون جلال آل‌احمد روشنفکران پیشین را نکوهش می‌کند و اقدامات نوسازانه و نوخواهانه آنان نظیر ناسیونالیسم و دولت-ملت‌سازی براساس ایرانیت را به بازی کلمات تحقیرآمیز خود می‌گیرد (آل‌احمد، ۱۳۷۶: ۳۹۰-۴۰۱).

با رد افکاری چون ناسیونالیسم و ایرانیت، مباحثی چون جامع‌بودن مذهب تشیع در همه امور، روحانیت مجتهد، عمل به قرآن، و امام و امامت و امت و الگوگرفتن از سیره معصومان در افکار این روشنفکران برجسته می‌شود. شریعتی در همان کتاب *بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی طی نقد افکار و اندیشه‌های غربی از جمله جاهلی خواندن ناسیونالیسم* به تولد دوباره اسلام معتقد است و می‌گوید: «لحظات بسیار حساسی بر ما می‌گذرد. ما اکنون سال‌های تعیین‌کننده‌ای را می‌گذرانیم، ساعاتی از شب قدر را. به‌راستی احساس می‌کنیم که باران "فرشتگان" و "روح" فروباریدن گرفته است و مطلع فجر، علی‌رغم این شب سیاه، نزدیک است» (شریعتی، ۱۳۸۱: ۲۲۹). به‌گمان این روشنفکران، اندیشه بازگشت به خویشن در جامعه ایرانی به‌طور مشخص آنان را به صدر اسلام و بازسازی جامعه نخستین می‌کشاند. به‌گمان شریعتی، بازگشت به اندیشه ایران‌شهری به‌واسطه آنکه شکافی اساسی در ناخودآگاه ذهن ایرانیان میان دوره باستانی و جدید وجود دارد امکان‌پذیر نیست. به تعبیر خود او «مردم ایران هیچ ارتباطی با سنگ‌نبشته‌ها و آثار تاریخی باستان نمی‌توانند پیدا کنند» (شریعتی: ۱۳۶۱: ۲۷-۳۱). به‌زعم شریعتی بهترین نقطه برای بازگشت صدر اسلام است. جالب‌توجه است که روشنفکران چپ‌گرای ایرانی نیز در اندیشه بازگشت به خویشن به طرح روشنفکران مذهبی می‌رسیدند. از آن‌جمله رضا براهنی در مقاله چهل صفحه‌ای خود بعد از آنکه سخن قانون را نقل می‌کند که یک سیاه باید در راه رسیدن

به اصالت خود به مبارزه با غرب برخیزد و با تکیه بر اصالت‌های بومی و منطقه‌ای خود پس از برانداختن استعمار، در آزادی کامل "هویت اصیل خود" را به دست آورد می‌نویسد:

چه باید کرد، می‌توانم سخت بدبین باشم و بگویم که کاری نمی‌توان کرد و می‌توانم خوشبین باشم و بگویم باید این کارها را کرد و شاید باید فقط یک کار را کرد. درون مردم هنوز چیزی به صورت ایمان می‌جوشد... این ایمان در خاورمیانه دینی است [این ایمان] باید مردم را علیه استعمار تمدن غربی به سلاح "جهاد" مجهز کند. در مردم غرور جهاد با فساد تمدن غربی و مؤسسان آن و سرمداران آن ایجاد کند. این عقیده مفعولیت فرهنگی و اجتماعی را از بین ببرد و فرهنگی باایمان، سازنده و خلاق را براساس یک زیربنای صحیح اقتصادی و اجتماعی بنیان نهد (براهنی، ۱۳۶۳: ۷۷).

ب. مخالفت با رژیم پهلوی به منزله نماد استبداد و مدرنیته غربی

روشنفکران این دوره با گرایش‌های فکری و سیاسی مختلف، همگی دارای نقطه‌ای مشترک بودند و این نقطه نیز جز مخالفت با رژیم پهلوی و به‌خصوص شخص محمدرضا پهلوی نبود. اینها در جامعه‌ای تک‌قطبی و درمقابل حکومت نوخواه پهلوی، به‌خصوص پس‌از وقوع حوادث مرداد ۱۳۳۲، با بسته‌دیدن راه مشارکت سیاسی و اجتماعی، ساز مخالفت کوک کردند. از یک طرف مدرنیته غربی را عامل گم‌گشتگی هویت خود دانستند و از طرف دیگر، با از میدان‌به‌درشدن روشنفکران پیشین و تجمع آرمان نوخواهی در شخصی واحد یعنی محمدرضا پهلوی به نقد نوخواهی و نوسازی و رژیم پهلوی پرداختند. درهم‌آمیزی مخالفت با مدرنیته و مخالفت با ساختار سیاسی پهلوی از جمله مهم‌ترین دستاوردهای این روشنفکران بود.

۲. دفاع از جامعه توده‌ای

روشنفکران نسل دوم، برخلاف نسل اول که بیشتر و نه همه آنان از طبقه اعیان و اشراف بودند، طبقه متوسطی بودند که غالباً در طول دوره پهلوی رشد کرده بود. این طیف از روشنفکران، برخلاف اسلاف خود، نه خود در سمت‌های سیاسی و اداری طراز اول جامعه وارد شدند و نه پدران آنان دارای موقعیت سیاسی ممتازی بودند. این روشنفکران بیشتر برخاسته از طبقه متوسط نوظهوری هستند که ناشی از همان نوخواهی و نوسازی صورت گرفته در جامعه است و بیشتر در جایگاهی فرهنگی قرار می‌گیرند تا جایگاهی سیاسی.

کسانی همچون مهدی بازرگان هم که در دوره‌ای دارای سمت سیاسی بودند، تنها پیش از ۱۳۳۲ بوده است و نه بعد از آن. بعد از سال ۱۳۳۲ و تا فرارسیدن امواج انقلاب در سال ۱۳۵۷، بیشتر روشنفکران صرفاً نقشی فرهنگی ایفا می‌کنند؛ شریعتی معلم و استاد دانشگاه

است و واعظ حسینیۀ ارشاد، جلال آل احمد داستان‌نویس و مترجم، مهدی بازرگان فعالی است سیاسی، نه آنکه فعالی رسماً سیاسی به معنای مشارکت‌کننده در امر قدرت باشد، و گروهی چون شاملو و مهدی اخوان ثالث نیز با شعر در صحنهٔ حیات خود جلوه‌گر می‌شوند. البته در این میان ماهیت استبدادی و غیرمنعطف حکومت نیز راه را برای ورود دگراندیشان و منتقدان می‌بست و به‌ویژه بعد از سال ۱۳۳۲ این رابطه به صورت دوطرفه تشدید شد. برخلاف روشنفکران نسل قبلی که از طبقات بالا برخاستند و درمقابل شأن طبقاتی خود موجد و مبلغ طبقهٔ متوسط شدند، روشنفکران نسل دوم پهلوی غالباً از طبقهٔ متوسط برخاستند و آمال جامعهٔ توده‌ای را بازتاب دادند. نزاع روشنفکران ایرانی با طبقهٔ بالا اغلب در راستای آموزه‌های مدرنیته بود، اما دفاع از جامعهٔ توده‌ای انقلابی آرمانی بود که گفتمان چپ مروج آن بود و با اندیشهٔ امت اسلامی به‌نحو عجیبی پیوند خورد.

۳. وارونگی مفهوم انقلاب ذهنی

برخلاف روشنفکران نسل اول پهلوی که متأثر از اندیشهٔ محافظه‌کاری در اروپا بودند و از مشروطیت در برابر استبداد و جامعهٔ توده‌ای هم‌زمان دفاع می‌کردند، مفاهیم روشنفکران نسل دوم با گذر از نواخواهی بیشتر رنگ‌وبویی مذهبی به خود گرفت و با مفهوم انقلاب در متفکران چپ اروپایی همنشین شد. با وجود این برخلاف چپ‌گرایان اروپایی که از انقلاب ذهنی در برابر ساخت متصلب جامعهٔ سرمایه‌داری سخن می‌گفتند (بشیریه، ۱۳۸۹: ۱۴۱) این روشنفکران اندیشهٔ انقلاب ذهنی و سوپروکتیو چپ فلسفی را در مخالفت با محافظه‌کاری جامعهٔ ایرانی به کار گرفتند و از آن وقوع انقلاب‌های عینی را مراد کردند. این تفاوتی است که کمتر پژوهشی به آن پرداخته و یکی از دلایل تناقض‌های زبانی در اندیشهٔ انقلابی روشنفکران نسل دوم پهلوی از این تعبیر و تغییر در اصطلاحات چپ مدرن برمی‌خیزد.

در اصل ایجاد سه‌گانه‌ای از مفاهیم مذهبی، به‌کارگیری وارونهٔ انقلاب ذهنی چپ‌گرایان جدید و مخالفت با نظام سیاسی از جمله دقایق اصلی گفتمان جدید روشنفکری در ایران در دورهٔ پهلوی دوم بود.

۴. به سوی جامعهٔ آرمانی

مخالفت با وضعیت موجود، طغیان اندیشه، انقلاب ضروری کوتاه‌مدت و زبان موعظه‌گرایانه، بیش‌ازآنکه روشنفکران نسل دوم را به پژوهش‌های بنیادی در زمینهٔ جامعهٔ ایرانی سوق دهد موجب شد تا انتقادات سیاسی-اجتماعی آنان صورت شفاهی به خود بگیرد و غالباً در سخنرانی‌های مناسبتی متجلی شد. برخلاف نسل اول که منابع پارسی و اصیل ایرانی را از زیر آوارهای تاریخی بیرون کشیدند و نگرشی تصحیح‌نگرانه به آثار داشتند، این روشنفکران

توجهی به بنیان‌های درازمدت جامعه ایرانی نداشتند و بازخیزی نوعی رمانتیسیسم ایرانی موجب شد تا برانگیختگی شور و شعور ایرانی در جهت انقلاب اجتماعی در دستور کار آنان قرار گیرد.

جالب‌توجه است که در آثار روشنفکران ایرانی دوره دوم پهلوی بنیان‌های جامعه آرمانی موعود نیز محل توجه قرار نگرفته و بیشتر به ارائه اندیشه‌های کل‌گرایانه درباره آینده بسنده شده است. ضمن اینکه اغلب آثار به‌جامانده از این روشنفکران نه نگاشته‌ها و مکتوبات، بلکه گردآوری مجموعه‌ای از سخنرانی‌های آنان در باب موضوعات متنوع است. در این زمینه به‌خصوص می‌توان به آثار شریعتی اشاره کرد.

بر این اساس می‌توان در جمع‌بندی گفت آثار این روشنفکران در دو دسته کلی قابل طرح است:

الف) آثاری که قصد آنان تهییج جامعه است و زمینه‌های ذهنی شدن مباحث روشنفکری را فراهم می‌کنند: این آثار دارای طرحی از یک نقشه سازنده اجتماعی نیستند، بلکه صرفاً با توجه به بار ادبی و رمانتیکشان، فضای ذهنی در جامعه برای بریدن از وضع موجود فراهم می‌آورند. در این دسته به‌خصوص اشعار شاعران نوسرایی که خود در زمره روشنفکران قرار دارند جای می‌گیرند. اغلب آثار روشنفکران چپ را نیز در این زمره می‌توان قرار داد.

ب) آثاری که به‌نوعی نقشه‌های جامعه آرمانی را به تدریج فراهم می‌آورند: سخنرانی‌ها و مکتوباتی چون آرا و اندیشه‌های شریعتی، جلال آل‌احمد، مهدی بازرگان و آیت‌الله طالقانی و مطهری در این قسم قرار می‌گیرند. اینها هرچند باری احساسی دارند، مصداق‌های خاص نوعی مهندسی اجتماعی را در آنها می‌توان مشاهده کرد و آن نیز ایجاد جامعه‌ای با کمک اسلام و مفاهیم آن به‌ویژه در چارچوب مذهب تشیع است. روشنفکران چپ نیز اگرچه از مبادی و بنیان‌های مارکسیستی برای طرح جامعه آرمانی خود سود می‌جویند، به دلیل آنکه بافت جامعه ایرانی مذهبی بود، از ترسیم جامعه آرمانی خود بازماندند و سوسیالیسم به شکلی عقیم در ادبیات سیاسی این دوره باقی ماند.

نتیجه‌گیری

طی سی سال از ظهور رضاشاه تا وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تحولی اساسی در گفتمان روشنفکری ایران رخ داد و گفتمان اصلاحی، محافظه‌کار و راست دوره اول به گفتمانی با اندیشه‌های انقلابی و چپ تبدیل شد. از جمله مهم‌ترین تفاوت‌های میان این دو را می‌توان در دو گفتمان مهندسی تدریجی و آرمانی توضیح داد.

در چنین تغییری دلایل بسیاری نقش داشته‌اند که از جمله آنها باید به تغییر محیط روشنفکری اروپایی اشاره کرد. ما در این مقاله به جای پی‌جویی برای چنین تغییری از صورتبندی اندیشه دو نسل سخن گفتیم که براساس آن ادبیات سیاسی-اجتماعی ایران تغییرات شگرفی را تجربه کرد.

به نظر می‌رسد موضوع بازگشت به خویشتن جزو مهم‌ترین دل‌مشغولی‌های دو نسل از روشنفکران بوده است، اما درباره نقطه آغازینی برای این بازگشت تفاوت‌های جدی میان این دو وجود دارد. نسل اول پهلوی مدرنیته ایرانی را براساس بازخوانی آثار ایرانی و در پیوند با مدل کثرت‌گرای مدرنیته تعریف کرد و در چنین مسیری با دولت پهلوی برای نوسازی همراه شد. از این منظر بازگشت به اندیشه ایران شهری قبل از آنکه آمال طبقاتی دودمان پهلوی و شخص رضاشاه به حساب آید، برنامه روشنفکران ایرانی برای عبور از شکاف‌های تاریخی بود و تلاش می‌کرد با پیوند زدن اندیشه سنتی ایران شهری با مدرنیته عقب‌ماندگی جامعه ایرانی را از طریق مهندسی تدریجی جبران کند. طرح شعارهای دست‌یافتنی از قبیل نوسازی گام‌به‌گام در جامعه و پیوند میان سنت، دیانت و مدرنیته از جمله دقایق و راهکارهای این روشنفکران بود.

اما نسل دوم روشنفکران در زمانی به ظهور رسیدند که بیشترین هجمه‌ها علیه مدرنیته غربی در اروپا در گرفته بود و در واکنش به استمرار نظام سرمایه‌داری اندیشه انقلاب ذهنی مارکسیستی و در انداختن انقلابی با کلمات برای تغییر در هستی انسان غربی را تجویز می‌کرد. روشنفکران ایرانی متأثر از این اندیشه به مخالفت با نسل اول روشنفکری برخاستند و در اندیشه اصلاحی و گام‌به‌گام آنان تردید کردند. آنان همچنین به مخالفت با نظام پهلوی و نوسازی از بالا برخاستند و از آنجا که مدرنیته ایرانی با پهلوی آغاز شده بود، مخالفت با نظام پهلوی عمیقاً با مدرنیته ایرانی عجین شد. در مسیر بازگشت به خویشتن روشنفکران نسل دوم به جامعه نخستین اسلامی توجه نشان دادند و شیوه‌های تدریجی مهندسی اجتماعی روشنفکران پیشین را نکوهش کردند. در اصل به نظر می‌رسد افزایش سلطه سیاسی حکومت پهلوی که اصلاحات تدریجی را در جامعه ایران عملاً ناممکن ساخته بود، روشنفکران ایرانی را به مهندسی اجتماعی آرمانی سوق داد. در این میان روشنفکران ایرانی به شدت از فضای روشنفکری غربی متأثر بودند. تلفیقی از اندیشه انقلاب‌های ذهنی اروپایی و بازگشت به خویشتن محصول ذهنی روشنفکران ایرانی در طول دوره دوم پهلوی بود. بخشی از شعارهای آرمانی روشنفکران این دوره حاصل چنین تلفیقی بود.

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۸۹) *بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳) *ایران بین دو انقلاب*، چاپ نهم، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- آجدانی، ماشاءاله (۱۳۸۶) *مشروطه ایرانی*، چاپ هشتم، تهران: اختران.
- آل احمد، جلال (۱۳۷۶) *در خدمت و خیانت روشنفکران*، چاپ سوم، تهران: فردوسی.
- امین، سیدحسن (۱۳۸۶) «احمد قوام»، *فصلنامه ابختر*، سال چهارم، پیاپی ۱۳ و ۱۴: ۱۲۱-۱۴۱.
- امینی، علی اکبر (۱۳۹۰) «پایگاه طبقاتی برخی از روشنفکران در دوران پهلوی و برخورد آنان با اندیشه‌های مردم‌سالارانه»، *فصلنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۲۸۵: ۹۶-۱۰۸.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۵) *مباحث اعتقادی و اجتماعی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- براون، ادوارد (۱۳۷۵) *تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر*، ترجمه بهرام مقدادی، تهران: مروارید.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷) *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزانه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۹) *تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم: اندیشه‌های مارکسیستی*، چاپ نهم، تهران: نی.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۸) *درس این قرن*، ترجمه علی پایا، چاپ دوم، تهران: طرح‌نو.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۸) *ناکجا آباد و خشونت*، ترجمه خسرو ناقد و رحمان افشاری، تهران: جهان کتاب.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۷) *جامعه باز و دشمنان آن*، چاپ دوم، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- دشتی، علی (۱۳۵۴) *پنجاه و پنج*، تهران: امیرکبیر.
- شریعتی، علی (۱۳۸۱) *بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی*، چاپ هفتم، تهران: الهام.
- شریعتی، علی (۱۳۶۱) *بازگشت*، تهران: دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار علی شریعتی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰) *با چراغ و آینه: در جست‌وجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران*، تهران: سخن.
- شی‌یرمر، جرمی (۱۳۷۷) *اندیشه سیاسی کارل پوپر*، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران: طرح‌نو.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۸) *خاطرات عارف قزوینی*، به‌کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: سخن.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۷) *تیمورتاش در صحنه سیاست ایران*، چاپ سوم، تهران: جاویدان.
- علیقلی و بیگلریبور (بی تا) *تاریخ ارتش نوین ایران از ۱۳۰۰-۱۳۲۰*، تهران: چاپخانه ارتش.

- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۸) *یادداشت‌های روزانه از محمدعلی فروغی*، به کوشش ایرج افشار، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی: تهران.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۹) *سیاست‌نامه ذکاءالملک*، به اهتمام ایرج افشار و هرمز همایون پور، تهران: کتاب روشن.
- قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۸۴) *نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایران*، تهران: اختران.
- قنبری، امید (۱۳۸۵) *زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی شادروان استاد سعید نفیسی*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مخبرالسلطنه، هدایت (۱۳۷۵) *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.
- مصدق، غلامحسین (بی‌تا) *تاریخ شفاهی ایران*، دانشگاه هاروارد، مصاحبه با غلامحسین مصدق، بخش سوم.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۶) *روشنفکران ایران: روایت‌های یأس و امید*، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: توسعه.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۴) *خاطرات ادبی، سیاسی و جوانی*، چاپ دوم، به کوشش علیرضا اعتصام، تهران: مرکز.
- وحدت، فرزین (۱۳۸۳) *رویارویی فکری ایران با مدرنیت*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- یوشیج، نیما (۱۳۴۶) *نیما یوشیج: زندگانی و آثار او*، چاپ دوم، صفی‌علیشاه: تهران.
- یوشیج، نیما (۱۳۷۰) *افسانه*، تهران: بی‌جا.